

و عوام فریبی . ۵ - خود پسندی و خود پرستی و از خود راضی بودن
 و کار نکرده مزد خواستن . ۶ - بد خواهی و بد گوئی و بد بینی .
 ۷ - پست فطرتی و دنائت ، ظلم بضعیفان ، روباه شدن پیش زبردستان
 و شیر شدن برای گوسفندان . ۸ - تنبلی و بیکاری و بیعاری . ۹ - گرفتاری
 به تریاک و آلكول و قمار بازی . ۱۰ - رشوت و دزدی و چپاول .
 ۱۱ - گذراندن وقت در مسخره‌کی و شوخیهای بی مزه و امثال آن .
 ۱۲ افراط و تفریط در هر چیز .

اینهاست دشمنان حقیقی و خانگی ما ، اینهاست اسباب واقعی
 بد بختی و پریشانی ما . تا اینهارا از میان بر نداریم و تاریشه اینهارا نسوزانیم
 هیچیک از اقدامات و زحمتهای ما سودی نخواهد بخشید و اگر پیر سید
 پس چه باید کرد مادر جواب میگوئیم که با کمال جسارت و باتمام قوت
 قلب و متانت بدین دشمنان جانی اعلان جنگ باید کرد . در شماره
 آینده ترتیب این اعلان جنگ را خواهیم نوشت .

سلمان ساوجی فرنگی

(متولد در ۶۹۲ و متوفی در ۷۷۹ هجری = ۱۲۹۱ - ۱۳۷۷ میلادی)

[بقلم فاضل محترم جناب میرزا عبد الله بن عبد الغفار تبریزی معلم زبان فارسی در
 مدرسه السنه شرقی مسکو که مانند بسیاری از اهل فضل و هنر از ورطه و حشتناک
 بولشویزم رخت خود بدر کشیده و عجاله در اطریش رحل اقامت انداخته اند]

میان شعرای ایران در قرن هنزرای هشتم هجری که بدوره
 عقد ثریای حافظی موسوم است درغزل سرائی بعد از حافظ مقام اول را
 خواجه جمال الدین سلمان ساوجی که ده سال پیش از حافظ بغزل گفتن
 آغاز کرده حایز شده بود .

هنر سامان و مقام بلندی که در تاریخ ادبیات ایران دارد قابل انکار و اعتراض نیست. در قرن هشتم هجری هنگامیکه در جنوب شرقی ایران در سلطنت خاندان آل مظفر سلطان غزل در شیراز خواجه شمس‌الدین محمدحافظ شمرده میشد در شمال غربی ایران در عهد سلطنت جلایریان در تبریز خواجه جمال‌الدین سامان ساوجی ملک غزلسرائی را مستخر کرده بود.

اما شهرت این دو شاعر هنرمند نزد اخلاق بیک اندازه نبوده و نیست. در صورتیکه امروز در تمام ایران یکنفر اهل ذوق پیدا نمیشود که حافظ را شناسد و دیوان غزلیات حافظ نه تنها در ایران و در خارجه کراراً چاپ شده بلکه غزلهای او به اکثر زبانهای عالم ترجمه شده است کلیات سامان ساوجی در وطن خودش هم بطور مکمل بطبع نرسیده است اگر کسی پرسد چرا؟ جواب اینرا شاعر شهیر آلمانی گوته (۱) در تقدیر و تحسین شعرای ایران بخوبی داده است که گفته «ایرانیان از میان شعرای قدیم خود هفت نفر را برگزیده اند و حال آنکه میان شعرای وازده شده خیلی هستند که بمراتب از من برتراند».

در کتابخانه مدرسه السنه شرقی لازاروف در مسکو یک نسخه خطی بسیار نفیس از کلیات اشعار سامان ساوجی (در نمره ۶۷۷۸) موجود است و این نسخه از حیث مکمل بودن آن خیلی نا در و قیمتی است. از قرار توصیفاتی که از سایر نسخه‌های خطی کلیات سامان ساوجی که در بهترین کتابخانه‌های فرنگ محفوظ است نوشته‌اند این نسخه موجود در کتابخانه مدرسه السنه شرقی مسکو بر همه آنها برتری دارد.

اما در خصوص تاریخ نوشته شدن آن بدبختانه نسخ در آخر کتاب تاریخ ختام آنرا قید نکرده لیکن از رسم الخط و سایر علامات ظاهری میتوان کتابت آنرا باوآخر عهد سلطنت تیموریه (او آخر قرن پانزدهم میلادی) و بلکه به ابتدای سلطنت صفویه یعنی اوایل قرن شانزدهم میلادی نسبت داد. و ازینقرار معلوم میشود که این نسخه یکصد و پنجاه سال دیرتر از ایام زندگانی مؤلف آن استنساخ شده است. یک نسخه چاپ سنگی هم در کتابخانه مدرسه السنه شرقی مسکو موجود است و این نسخه هم تاریخ طبع ندارد ولی گمان برده میشود که در سال ۱۸۹۰ میلادی در بمبئی بطبع رسیده باشد و با وجودیکه «کلیات» نامیده شده به مکملی نسخه خطی مذکور فوق نیست.

در سال ۱۹۱۴ میلادی این بنده بیست غزل اول از غزلیات سلمان ساوجی را ازین نسخه خطی استنساخ کرده و با نسخه چاپی تطبیق و بزبان روسی ترجمه نموده متن فارسی را با ترجمه آن در مجموعه موسوم به «الشرقیات» که بمناسبت جشن سی ساله انتخاب پروفیسور وعضو انجمن دانش پطروگراد آلکسی وسه‌لووسکی (۱) بمدرسی ادبیات روسی در مدرسه السنه شرقی مسکو از طرف رفقا و شاگردان مشار الیه تألیف شده بود بطبع رسا نیدم.

بعد از آن داستان «جمشید و خورشید» سلمان ساوجی را که در غایت لطافت و با اسلوب خوش و مخصوصی برشته نظم کشیده شده است از روی همان نسخه خطی استنساخ کرده مصمم چاپ کردن شده بودم اما افسوس که واقعه جنگ عمومی و انقلابات پی در پی روسیه

عجالتاً مانع از اجرای این مقصود گردید. در اینجا سه قطعه (۱) از غزلیات خواجه سامان را بطور نمونه بنظر خوانندگان محترم میرسانیم:

- ۱ -

محتسب گوید که بشکن ساغر و پیمانه را
 غالباً دیوانه میداند من فرزانه را
 بشکنم صد عهد و پیمان نشکنم پیمانه‌ای
 این قدر تمیز هست آخر من دیوانه را
 کرچه بنیادم می و معشوق ویران کرده اند
 کرده‌ام وقف می و معشوق این ویرانه را
 ماز بیرون خست‌ان فلک می میخوریم
 گو بر اندازند بنیاد خم و خمخانه را
 عقل را با آشنایان درش بیگانگی است
 ساقیا در مجلس ما ره مده بیگانه را
 جام دردی ده بمن وز من بجای می ستان
 این روان روشن و جامی بده جانانه را
 سر چنان گرم است شمع مجلس ما را ز می
 کز سر گرمی نخواهد سوختن پروانه را
 ما ز جام ساقی مستیم کز شوق لبش
 در میان خونست دایم ساغر و پیمانه را

(۱) بجهت عدم گنجایش صفحات مجله مجبور شدیم یکی از سه قطعه را بوقت دیگر بگذاریم (ایران‌شهر).

راست می‌خواهی نخواهد کرد سامان ترک می
 ناصحا افسون مدم واعظ مگو افسانه را

- ۲ -

امشب من و تو هر دو مستیم ز می اما
 تو مست می حسی من مست می سودا
 از صحبت ما با تو بر خاست بسی فتنه
 دیوانه چو بتشیند بامست بود غوغا
 آن جان که بغم دادم از بوی تو شد حاصل
 آن عمر که گم کردم در کوی تو شد پیدا
 ای دل بره دیده کردی سفر از پیشم
 رفتی و نمیدانم حال سفر دریا
 انداخت قدت دل را بشکست بیکبارش
 چون نشکند او آخر افتاد از آن بالا
 تا چند زخم حلقه در خانه بغیر از تو بگشا
 چون نیست کسی دیگر بر خیز و درم بگشا
 از بوی تو من مستم ساقی مدهم ساغر
 بگذار که میترسم از درد سر فردا
 در رهگذر مسجد بر مضطبه بنشستم
 بگرفت مرادامن رندی که سرو زینجا
 نقشی که تو میجوئی در کوی مسامانی
 من یافته ام سامان در میگده ترسا